

The Determining of a Judge in Imāmīyah Jurisprudence Compared to the Existing Judicial System ¹

Mostafa Amiri

Ph.D Student Of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law; Razavi University
of Islamic Sciences; Mashhad- Iran; mostafaamiri993@gmail.com

MohammadAli Vatandoost

Assistant Professor of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Razavi
University of Tehran, Iran; ma.vatandoost@um.ac.ir

Reza Haq panah 

Assistant Professor Of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law; Ra-
zavi University of Islamic Sciences; Mashhad- Iran; (Corresponding Author);
RHAGHP@Yahoo.com

**Justārḥā-ye
Fiqhī va Uṣūlī**

Vol.9, No.31
Summer 2023


207

Receiving Date: 2021-02-02; Approval Date: 2021-12-09

Abstract

Based on the propounded consensus, the authority of determining a judge has been given to the claimant, but on the other hand,

1. Haqpanah- R; (2023); “ The Determining of a Judge in Imāmīyah Jurisprudence Compared to the Existing Judicial System”; *Jostar_ Hay Fihi va Usuli*; Vol: 9; No: 31; Page: 209-246;

 [10.22034/JRJ.2022.60049.2234](https://doi.org/10.22034/JRJ.2022.60049.2234)

© 2023, Author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

in addition to not implementing this view in the current judicial system, some other jurists have given this importance authority to the ruler and the government. Now, the question that the current study has addressed is the analysis of the issue of the authority of determining a judge, in the sense that as a *Hukm Awwalī* and *Thānawī* (primary and secondary ruling) and also in the current judicial system, Is the claimant responsible for determining the judge or the government? In a research that was carried out by a library and analytical method, the widely known viewpoint has been explained along with three reasons. But due to the deficiency in these reasons and the existence of stronger reasons against it such as verses of the Holy Qur'ān and traditions, the *Hukm Awwalī* and *Thānawī* has been given the responsibility of the authority of determining a judge to the government, while various justifications have also been explained for the opinion of those who claim this authority to the claimant.

Keywords: Determining the Judge, Authority, Claimant, Judicial System, Primary Ruling, and Secondary Ruling.

تعیین قاضی در فقه امامیه در مقایسه با نظام قضایی موجود^۱

مصطفی امیری

مدرس سطوح عالی حوزه علمیه خراسان و دانشجوی دکتری دانشگاه علوم اسلامی رضوی؛ مشهد- ایران؛

mostafaamiri993@gmail.com

محمد علی وطن دوست

استادیار گروه فلسفه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه خراسان. مشهد- ایران.

ma.vatandoost@um.ac.ir

رضا حق پناه 

استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه خراسان. مشهد- ایران. (نویسنده مسئول).

RHAGHP@YAHOO.COM

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۸

چکیده

براساس ادعای اجماع مطرح شده درباره ولایت تعیین قاضی، اختیار این امر برعهده مدعی قرار داده شده است، ولی در مقابل، علاوه بر اجرا نکردن این قول در نظام قضایی کنونی، برخی دیگر از فقها این مهم را در اختیار حاکم و حکومت قرار داده اند. اینک پرسشی که پژوهش حاضر به بررسی آن پرداخته تحلیل مسأله ولایت تعیین قاضی است.

۱. حق پناه، رضا و دیگران. (۱۴۰۲). تعیین قاضی در فقه امامیه در مقایسه با نظام قضایی موجود. فصلنامه علمی پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی. (۹): ۲. ۳۱. صص: ۲۰۹-۲۴۶.



تعیین قاضی در فقه امامیه در مقایسه با نظام قضایی موجود

۲۰۹

به این معنا که به‌عنوان حکم اولی و ثانوی و نیز در نظام قضایی کنونی، شخص مدعی عهده‌دار تعیین قاضی است یا حکومت قاضی را تعیین می‌کند؟

در پژوهشی که به روش کتابخانه‌ای و تحلیلی انجام گرفته‌است، قول مشهور به‌همراه سه دلیل تبیین شده‌است، ولی به‌جهت نقص در این دلایل و وجود دلایل قوی‌تر در مقابل آن مانند آیات و روایات، حکم اولی و ثانوی در باب ولایت تعیین قاضی بر عهده حکومت قرار داده شده‌است، ضمن آنکه برای قول کسانی که این ولایت را به‌دست مدعی سپرده‌اند توجیهاات مختلفی نیز تبیین شده‌است.

کلیدواژه‌ها: تعیین قاضی، ولایت، تعیین قاضی، مدعی، نظام قضایی، حکم اولی، حکم ثانوی.

مقدمه

از آنجا که اسلام مجموعه‌ای از ارزش‌ها است و نگاه ویژه‌ای به اشرف مخلوقات عالم یعنی انسان دارد، نگاه خاصش به مسائل جامعه‌گویای نگاه ویژه اوست. یکی از امور مهمی که دین مبین اسلام بر آن همت گمارده، مسئله قضاوت است. دلیل اهمیت قضاوت را می‌توان از مباشرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام یافت.

یکی از مباحث مربوط به قضا مسئله تعیین قاضی است. در کلامی که منسوب به مشهور فقها است دیده می‌شود که تعیین قاضی، چه منصوب و چه تحکیم، بر عهده مدعی قرار شده‌است و درباره قاضی تحکیم به‌جهت دلایل خاص خود، نزاعی وجود ندارد، ولی نزاع در قاضی منصوب است، به طوری که برخی فراتر از قول مشهور، بر این مهم ادعای اجماع کرده‌اند. در برابر این دیدگاه گروهی دیگر، اختیار تعیین قاضی را بر عهده حاکم و حکومت قرار داده‌اند. افزون بر آن، در حال حاضر و در نظام قضایی کنونی نیز به‌هیچ‌وجه امکان واگذاری تعیین قاضی به‌دست مدعی وجود ندارد. اینک پرسش اصلی در این پژوهش در دو مقام قابل طرح است:

۱. حکم اولی و ثانوی در ولایت تعیین قاضی موافق قول مشهور است یا مخالف؟
۲. براساس قول مختار در پرسش قبل، سازگاری یا ناسازگاری آن با نظام قضایی کنونی چگونه است؟

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱

تابستان ۱۴۰۲

۲۱۰

در باره پیشینه پژوهش، با بررسی‌هایی که نگارنده انجام داده‌است، این پرسش در هیچ پژوهشی، اعم از مقاله و پایان‌نامه، بررسی نشده‌است.

از نوآوری‌های پژوهش حاضر می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

اول: نبود سبقت پژوهشی و نو بودن پژوهش در مسأله مورد بحث را می‌توان به‌عنوان اولین جنبه نوآوری در مسئله مطرح کرد.

دوم: تحلیل صورت گرفته در ادله دو گروه از فقها، به‌ویژه تحلیلی که در دلایل اثباتی گروه دوم از فقها (که در برابر قول مشهور قرار گرفته‌است) انجام گرفته‌است، روشی نو بر اثبات مطلوب محسوب می‌شود.

سوم: تطبیق و بیان ثمره هریک از اقوال مطرح شده با نظام قضایی کنونی، جنبه دیگری از نوآوری تحقیق حاضر است.

چهارم: از آنجایی که قول مشهور فقها مبنی بر واگذاری تعیین ولایت قضایی برعهده مدعی فاقد دلیل متقنی بوده‌است، بیان وجوه علمی (توجیها) برای این قول از نوآوری‌های نگارنده در این تحقیق شمرده می‌شود.

در جستار پیش‌رو با روش کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی - تحلیلی تلاش شده‌است به پرسش‌های یادشده پاسخ داده شود. در همین راستا پس از تبیین مفاهیم تحقیق، دلایل دو گروه بازخوانی شده، سازگاری یا ناسازگاری هریک از آنها با نظام قضایی کنونی بررسی گردیده‌است. در پایان، توجیهای پیرامون قول مشهور فقها به‌همراه بیان دیدگاه برگزیده ذکر شده‌است.

تعیین قضای در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۱۱

۱. مفاهیم و کلیات

۱-۱. ولایت در لغت

«ولایت» چه با فتح «واو» باشد یا کسر «واو» مشتقات بسیاری دارد، مانند ولی، متولی، تولیت و والی (ر: ک به فرامیدی، ۱۴۱۰ق، ۳۶۵/۸: حمیری، ۱۴۲۰ق، ۸۶۹/۱۲) و نیز در معانی متعددی به کار رفته است که از آن جمله «سلطان»، «نصرت و یاری»، «برعهده گرفتن امور» (سرپرستی و مسئولیت کارها، تصرف استقلالی در کارها)، «تدبیر» و «قدرت» است (جوهری، ۱۴۱۰ق، ۲۵۳۰/۶: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۸۸۵: ابن اثیر

جزری، بی تا، ۲۲۷/۵) و برخی، تعداد این معانی را ۲۷ معنا دانسته‌اند (امینی نجفی، ۱۳۷۲، ۳۶۲/۱).

گروهی میان «وَلَايَة» و «وَلَايَة» فرق گذاشته، بر این باورند که ولایت به فتح واو، مصدر است و با کسر واو مانند اِمَارَة، اسم محسوب می‌شود (جوهری، ۱۴۱۰ق، ۲۵۳۰/۶)، ولی برخی دیگر، ولایت را چه با فتح واو و چه با کسر واو، مصدر دانسته‌اند، با این تفاوت که اگر با فتح واو باشد، مصدر موالات، و اگر با کسر واو باشد، مصدر والی است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۳۶۵/۸).

از میان معانی ذکر شده «برعهده گرفتن امور» معنای مقصود در تحقیق حاضر خواهد بود، زیرا علاوه بر قول اکثر لغت‌دانان در ابواب مختلف فقه نیز فقها همین معنا را اراده کرده‌اند (نجفی، ۱۳۸۱، ۳۴۰/۱؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۳/۶؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ۲/۲).

۲-۱. ولایت در اصطلاح

در میان فقهای شیعه و سنی تعریف اصطلاحی ولایت با تعابیر گوناگونی آمده است. از نظر نگارنده جامع‌ترین تعریف از قرار زیر است:

«ولایت در اصطلاح شرعی عبارت است از: تسلط مشروعی که صاحب این ولایت قدرت دارد که با آن تسلط خویش عقدی را انشاء کند یا تصرفاتی را انجام دهد و یا تصرفات انجام گرفته را اجازه دهد، به این معنا که آثار شرعی بر آن تصرفات بار شود» (زحیلی، ۱۴۲۹ق، ۱۳۸/۴).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱

تابستان ۱۴۰۲

۲۱۲

۳-۱. تعیین در لغت و اصطلاح

«تعیین» مصدر «عَيَّن» (محمود عبدالرحمان، بی تا، ۴۷۷/۱) و از باب «تفعیل» است و از واژگانی شمرده می‌شود که در مفهوم آن اختلافی نیست و در لغت و اصطلاح به یک معنا است، از همین رو عبارت «عَيَّن الشَّيْءَ» در معنای واضح و روشن نمودن شئی به طور خاص و مشخص به کار می‌رود (حمیری، ۱۴۲۰ق، ۴۸۶۴/۷). برخی نیز «تعیین» را به معنای چیزی دانسته‌اند که شئی را از غیر خودش جدا و مشخص می‌نماید (محمود عبدالرحمان، بی تا، ۴۷۷/۱).

۴-۱. قضا در لغت و اصطلاح

واژه «قضاء» در لغت بر چند معنا و حتی تا ده معنا ذکر شده است (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۱۷ق، ۵/۵۹) و به تعبیر برخی از علما امکان ارجاع برخی از آن‌ها به برخی دیگر نیز وجود دارد (عراقی، بی تا، ۳).

«حکم، صنع، حتم، بیان، اراده، اعلام و خبر دادن، تمام کردن، فعل، اداء و تنفیذ» به عنوان معانی قضاء بیان شده است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ۶/۱۷)، اما اصل و ریشه «قضاء» به معنای فیصله دادن به امر است، چه با قول باشد یا با فعل، چه از طرف خداوند باشد یا از ناحیه بشر (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۶۷۴).

به نظر می‌رسد از میان معانی ذکر شده، معنای فیصله دادن نسبت به یک امر صحیح باشد و در این پژوهش همین معنا مقصود است.

«قضاء» در اصطلاح به چهار بیان تعریف شده است:

«ولایت شرعی داشتن امام علیه السلام بر حکم در مصالح عامه» (عاملی، ۱۴۱۷ق، ۲/۶۵).

برخی این تعریف را مورد اتفاق فقها و محققان می‌دانند (معرفت، بی تا، ۲۳۵).

برخی دیگر از بزرگان فقه، قضا را اینگونه تعریف کرده‌اند:

«ولایت شرعی بر حکم برای کسی که دارای صلاحیت فتوا در جزئیات قوانین

شرعیه باشد و برطبق آن برای افراد معین، حکم به اثبات حقوق و استیفای آن به نفع مستحق صورت می‌گیرد» (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۱۳/۳۲۵).

در تعریف سوم از قضا گفته شده است:

«قضاء: فصل خصومت میان دو طرف است، خواه قولی باشد یا فعلی» (اصفهانی،

۱۴۱۶ق، ۵/۱۰).

تعریف ذکر شده برگرفته از معنای لغوی «قضا» در المفردات است (راغب اصفهانی،

۱۴۱۲ق، ۶۷۴).

و در تعریف چهارم آن چنین ذکر شده است:

«قضاء: حکم کردن میان مردم در مصالح عامه یا خاصه آن‌ها است، چه مربوط

به خصومت میان آن‌ها باشد یا نباشد» (حسینی شیرازی، ۱۴۱۹ق، ۱۰۰: اسماعیل پور قمشه‌ای،

بی تا، ۵/۱).

عده‌ای این تعریف را به حسب فهم عرفی دانسته‌اند (حسینی روحانی قمی، ۱۴۱۲ق، ۱۰/۲۵). به نظر می‌رسد تعریف چهارم صحیح است، زیرا «قضاء» منصبی از مناصب حکومت و ولایت مجعوله از طرف کسی است که بر مردم ولایت دارد و متعلق حکم کردن در میان مردم را نباید محدود به یک یا چند مورد خاص نمود و تعریف چهارم این عمومیت را دارد (موسوی اردبیلی، ۱۴۰۸ق، ۳۸). برخی از علما نیز به احسن بودن همین تعریف تصریح دارند (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸ق، ۱۴/۱).

۵-۱. اقسام قاضی

قاضی در یک تقسیم‌بندی بر دو قسم است:

۱. قاضی منصوب: که قاضی مأذون، ابتدایی، رسمی و به تعبیر شهید اول تعمیم نیز شناخته می‌شود (عاملی، ۱۴۱۷ق، ۶۶/۲) کسی است که از طرف امام معصوم علیه السلام نصب شده باشد. این نصب گاهی خاص است یعنی امام علیه السلام به صورت مخصوص کسی را بر منصب قضاء نصب می‌کند و گاهی نصب عام است یعنی امام برخی صفات کلی را برای قاضی بیان کرده باشند، به طوری که هرکس آن صفات را دارا باشد، می‌تواند صاحب منصب قضاء باشد. برخی این صورت از قاضی منصوب را به عنوان قسم سوم از قاضی تبیین کرده‌اند (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸ق، ۱۵/۱).

۲. قاضی غیرمنصوب: که قاضی تحکیم یا غیرابتدایی نیز نامیده می‌شود، کسی است که طرفین دعوا بر یک یا چند شخص موافقت کنند که میان آن‌ها قضاوت کند و شارع بر اساس چنین توافقی میان طرفین نزاع، به آن‌ها حق اعمال ولایت و قضاوت کردن را می‌دهد (حسینی حائری، ۱۴۱۵ق، ۲۱).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال نهم، شماره پیاپی ۳۱
تابستان ۱۴۰۲
۲۱۴

۶-۱. اختیارات قاضی در نظام قضایی

پس از ذکر اقسام قاضی، به نظر می‌رسد بحثی که در ادامه نگارنده را در مسیر صحیح برای یافتن پاسخی مناسب قرار می‌دهد، اختیارات قاضی در نظام قضایی ایران است، ولی از آنجایی که پیش فرض پژوهش حاضر بر قاضی منصوب بنا شده است، اختیارات وی بررسی می‌شود. هرچند بحث در ذیل آن بسیار گسترده است، ولی

متناسب با ظرفیت تحقیق کنونی، درباره آن مطالبی نقل می‌شود.

قاضی که در آیاتی از قرآن (تین/۸؛ یونس/۱۰۹؛ یوسف/۸۰) با واژه حاکم شناخته می‌شود (زحلی، ۱۴۲۲ق، ۳/۲۸۹۹؛ نجفی خمینی، ۱۳۹۸، ۳۲۰/۱۸) گاهی به‌عنوان ولی فقیه نیز انجام وظیفه می‌کند و طبیعتاً اختیارات وی در این حیثه بسیار گسترده‌تر از منصب قضاوت وی خواهد بود. البته این قسمت از دایره این تحقیق خارج است.

اما براساس منصب قضاوت و اختیاراتی در فقه برای قاضی در نظر گرفته شده‌است که همین اختیارات، منشأ تفویض اختیارات او در نظام حقوقی خواهد بود. حال اهم و غالب اختیارات قاضی در ذیل قاعده معروف «التعزیر بما یراه الحاکم» نهفته است؛ قاعده‌ای که قاضی براساس مصلحتی که در اجرای تعزیرات یا تطبیق و انتخاب نوع تعزیر در نظر دارد، انتخاب می‌کند (جناتی شاهرودی، بی‌تا، ۳۴۳؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق، ۱/۷۰۱؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ۲/۶۲۷؛ نراقی، ۱۴۱۷ق، ۵۵۳).

اما نسبت به اختیارات وی در نظام حقوقی، قانون اساسی جمهوری اسلامی وظایفی را برای قاضی در نظر گرفته‌است. در اصل ۱۶۷ از قانون اساسی چنین ذکر شده‌است:

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۱۵

«قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».

به دیگر سخن، رسیدگی و حل و فصل کلیه دعاوی و اختلافات در حدود صلاحیت و اختیارات قاضی است (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ۱/۱۴۴). برخی از عباراتی که به‌نوعی قانون‌گذار برای قاضی تعیین اختیار کرده‌است عبارت‌اند از: «در صورت مصلحت»، «قاضی می‌تواند» و نیز «اگر قاضی لازم بداند». بنابراین قاضی می‌تواند در چارچوبی که شرع و قانون به او اجازه و اختیار داده‌است، نظرات خود را اعمال کند، چه در اصل مجازات تعزیری باشد و چه در تبدیل و تخفیف یا تعیین نوع مجازات مجرم باشد، حتی در برخی از موارد در نحوه و اجرای حدود الهی نیز این اختیار برای او وجود دارد که آن مجازات را اجرا نماید (جهت شناخت برخی از مصادیق آن،

ر.ک به: نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۸۴/۴۱.

اکنون باید با این نگاه و گستره اختیارات، تعیین قاضی صورت گیرد و وجود این اختیارات، رسالت پژوهش حاضر را دوچندان می کند که این امر خطیر به کسی سپرده شود که توانایی انجام آن را نیز داشته باشد، ضمن آن که نهی موجود در نصوص اسلامی مبنی بر مراجعه نکردن به حاکمان جور بر همین اساس خواهد بود (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۱۳/۲۷).

۷-۱. نظام قضایی

مراد از نظام قضایی، مجموعه و ساختاری یکپارچه است که ضمن دارا بودن احکام، قواعد، اصول مشخص، انسجام درونی و پاسخگو به نیازهای جامعه (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۳/۴) شکایات و دعاوی در آن مطرح و رسیدگی می شود و با صدور احکام مخصوص به خود حل و فصل می شود.

۸-۱. صلاحیت در حقوق وضعی (آیین دادرسی)

یکی از مباحثی که در پژوهش حاضر بسیار حائز اهمیت است و نقش اساسی در انتخاب قول حق ایفا می کند صلاحیت در آیین دادرسی است. در منابع فقهی ابوابی چون آداب الحکام، آداب القاضی و آداب القضاء مفهومی نزدیک به آیین دادرسی دارند (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۱۷/۳). آیین دادرسی^۱ مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی در دادگاه های عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن هستند به کار می رود (قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب، ۱۱، ماده ۱). صلاحیت در واژگان حقوقی چنین معنا شده است:

«اختیار قانونی یک مأمور رسمی برای انجام پاره ای از امور، مانند صلاحیت

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱

تابستان ۱۴۰۲

۲۱۶

۱. واژه مرکبی است که در سال ۱۳۱۸ فرهنگستان ایران آن را به جای «اصول محاکمات» انتخاب کرده است و از دو کلمه «آیین» به معنای رسم، روش، شیوه، قاعده، قانون، تشریفات و «دادرسی» به مفهوم محاکمه، به داد مظلوم رسیدن، رسیدگی به دادخواهی دادخواه ترکیب شده است (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۱۴/۳).

دادگاه‌ها و صلاحیت مأمور دولت در تنظیم سند رسمی)) (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ۴۰۷).

صلاحیت در اصطلاح چنین تعریف می‌شود:

اختیاری که قانون به دادگاه می‌دهد تا به دعوایی رسیدگی کند و حکم آن را صادر نماید، حال این واگذاری اختیار به دادگاه گاهی به موجب حکم خاص است (دادگاه‌های اختصاصی مراد است) و گاهی به موجب حکم عام خواهد بود (دادگاه‌های عمومی است) (متین دفتری، احمد، ۱۳۹۱، ۲۰۸). به دیگر سخن، می‌توان همان شایستگی لازم برای رسیدگی به دعاوی را صلاحیت دادگاه نام برد. بنابراین اگر قانون چنین اختیاری را به دادگاهی نداده باشد، آن دادگاه غیر صالح خواهد بود و نمی‌تواند به دعوا رسیدگی و حکم صادر نماید.

شایان ذکر است که این صلاحیت بر دو نوع ذاتی و نسبی تقسیم می‌شود.

صلاحیت ذاتی دادگاه بر اساس سه عامل صنف (گروه، دسته)، درجه (بدوی و تجدیدنظر) و نوع (عمومی و اختصاصی) مشخص می‌شود.

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۱۷

حال پس از تشخیص دادگاهی که صلاحیت ذاتی دارد، باید در بین دادگاه‌های متعددی که همگی صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به دعاوی را دارند، دادگاهی که صلاحیت نسبی را از بین آن‌ها دارد، انتخاب کرد و رسیدگی به دعوا و صدور حکم را به آن سپرد (واحدی، ۱۳۸۷، ۱۲۹). ماده ۱۲ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب به‌وضوح بر آن اشاره دارد:

دعاوی مربوط به اموال غیر منقول اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیر منقول در حوزه آن واقع است، گرچه خواننده در آن حوزه مقیم نباشد.

البته در متون فقهی، صلاحیت قاضی نیز بحث بحث شده است و مراد از آن همان شروطی است که برای قاضی تعیین شده است که بدون داشتن هر یک از آن‌ها قاضی صلاحیت و اهلیت قضاوت را نخواهد داشت (علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ۱۳۸/۲؛ میرزای قمی، ۱۴۲۷ق، ۵۹۸/۲؛ طباطبایی حائری، بی تا، ۶۹۴؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۳ق، ۷۸). در واقع به اجماع فقها منصب قضا برای کسی مشروع است که فقیه جامع الشرایط باشد (طباطبایی

بروجری، ۱۴۲۹ق، ۱۰۰/۳۰) ولی نگارنده بر این اعتقاد است که با توجه به وضعیت کنونی یعنی نظام مدوّن (همراه با قوانین و مقررات) کسانی صلاحیت تصدی این امر خطیر را دارند که حداقل به برخی نکات قضایی و حقوقی به‌ویژه تطبیق قانون بر فروعات پیش‌آمده آگاهی و توجه داشته باشند، نکته‌ای که در نصوص دینی با تعبیراتی چون «یعلم شیئا من قضایانا» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۱۳/۲۷) یا «قد عرف حلالنا و حرامنا» (طوسی، ۱۴۰۷، ۳۰۳/۶) بر آن نیز اشاره شده است.

۲. ولایت تعیین قاضی

درباره ضرورت مسأله قضا این نکته کافی است که در صورت نبود دادگاه و قضاوت‌های عالمانه و عادلانه توسط قضاات دارای شرایط، هرج و مرج جامعه بشری را فرامی‌گیرد. اکنون پرسشی که در پیش‌رو است و باید به آن پاسخی مناسب مطرح شود، مسأله «ولایت تعیین قاضی» است، به این معنا که بر اساس حکم اولی و ثانوی، تعیین قاضی به‌جهت فیصله دادن بر دعوای میان دو طرف توسط چه کسی باید انجام گیرد؟ آیا مانند «نصب قاضی» که گاهی به‌طور خاص و گاهی به‌طور عام توسط ائمه علیهم‌السلام انجام گرفته است، برای «تعیین قاضی» هم دستورالعملی از ایشان رسیده است که به آن عمل شود؟

جستارهای
فقهی و اصولی
سال نهم، شماره پیاپی ۳۱
تابستان ۱۴۰۲

۲۱۸

پیش از پاسخ، ذکر این نکته لازم است که درباره قاضی تحکیم به‌خاطر وجود دلایل خاص خود و بلکه با اجماع ادعاشده، تعیین قاضی در اختیار دو طرف دعواست و باید یک نفر را به‌عنوان «حکّم» قرار دهند، از این‌رو در تعریف قاضی تحکیم آمده است: او کسی است که با انتخاب و رضایت مدعی و مدعی‌علیه دعوا را میان آن‌ها فیصله می‌دهد (سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۶۶۴/۲).

بنابراین، اختلاف مطرح‌شده منحصر در قاضی منصوب خواهد بود و در این مورد فقهای امامیه در دو گروه قرار می‌گیرند و هر یک دلایلی دارند.

گروه اول: فقهای که تعیین قاضی را در اختیار خود مدعی یا مدعی‌علیه قرار داده‌اند.

گروه دوم: فقهای هستند که تعیین قاضی را برعهده حاکم و حکومت اسلامی

قرار داده‌اند، حال یا با حضور شخص معصوم علیه السلام این مهم اتفاق می‌افتد یا توسط نایب عام امام علیه السلام که در عصر غیبت ادامه‌دهنده حکومت معصومان علیهم السلام است.

۱-۲. گروه نخست و دلایل آنها

عده‌ای از فقها بر این عقیده‌اند که اختیار تعیین قاضی باید به دست مدعی سپرده شود. خوبی در کتاب *تکملة المنهاج* چنین می‌نویسد:

«اگر قاضی، تحکیم باشد، تعیین قاضی در اختیار هر دو طرف دعوا است و اگر قاضی، منصوب باشد، تعیین قاضی در اختیار شخص مدعی است. حال اگر دو طرف دعوا هر دو مدعی باشند، جهت تعیین قاضی میان آنها قرعه انداخته می‌شود» (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ۱۲/۴۱). همین دیدگاه در سخن برخی دیگر از فقها نیز آمده است (فیاض کابلی، بی‌تا، ۳/۲۳۶؛ علوی، ۱۴۲۱ق، ۱/۱۸۳). گروهی از فقهای معاصر نیز در این مسئله با خوبی هم‌عقیده‌اند (تبریزی، بی‌تا، ۲۳؛ تبریزی، ۱۴۲۶ق، ۱۳۳؛ صدر، ۱۴۲۰ق، ۱۷۴).

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۱۹

۱-۱-۲. دلیل نخست: شهرت و اجماع

خویی بعد از بیان این حکم که تعیین قاضی (منصوب) برعهده مدعی است، گفته است:

«این حکم میان اصحاب شهرت دارد و بلکه مورد اجماع فقهاست» (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ۱۲/۴۱).

در کلام برخی دیگر از فقها چنین آمده است:

«در صورتی که دو طرف نزاع در تعیین قاضی اختلاف کنند، آیا منکر باید کلام خود را در نزد کسی که مدعی می‌خواهد، بیان نماید؟ گفته شده است: بله و بر این حکم ادعای اجماع شده است» (گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ۱/۱۱۷).

برخی نیز «تسالم فقها» را که به نوعی همان اجماع و بلکه بالاتر و قوی‌تر از اجماع است (مصطفوی، ۸۸/۷/۲۰) به عنوان دلیل بر حکم ذکر شده آورده‌اند (تبریزی، بی‌تا، ۵۱؛ صدر، ۱۴۲۰ق، ۳۸۴).

۲-۱-۲ دلیل دوم: حق مدعی

برخی از فقها تعیین قاضی را حق مدعی دانسته و چنین آورده‌اند: «دلیلی که دلالت دارد بر اینکه تعیین قاضی در اختیار مدعی است، حق اوست، زیرا او ادعاکننده است و ملزم به اثبات دعوی خویش می‌باشد، به هر طریقی که بخواهد» (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ۱۲/۴۱).

برخی دیگر از فقها مانند حسینی حائری در کتاب القضاء فی الفقه الإسلامی چنین می‌نویسد:

«مدعی [کسی است که با رسیدن به حق خود، ترک مخاصمه می‌شود] برای رفع این مخاصمه، اختیار دارد که هر قاضی شرعی را که اراده کرده باشد، اختیار کند و طرف مقابل او [منکر] هم حق منع را نداشته و بلکه بر او واجب است که خواست مدعی را استجاب نماید» (حائری، ۱۴۱۵ق، ۱۶۹).

برخی از فقهای معاصر نیز تعیین قاضی را حق طبیعی مدعی دانسته و این مطلب را افزوده‌اند که اگر امکان رفع شکایت توسط امام ع‌ل‌ی‌ه‌س‌ل‌م میسر نباشد، تعیین قاضی برعهده مدعی خواهد بود، زیرا حق طبیعی او چنین است (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸ق، ۳۴۸/۱). گروهی دیگر ضمن اینکه تعیین قاضی را برعهده مدعی دانسته‌اند، تعدد مجتهدانی را شرط کرده‌اند که مدعی برای رفع خصومت به آن‌ها رجوع می‌کند (تبریزی، ۱۴۲۶، ۱۳۲).

و برخی نیز بر این باورند که تعیین قاضی در اختیار مدعی است، زیرا او طلب‌کننده حق است (صدر، ۱۴۲۰ق، ۳۸۴/۱). شایان ذکر است که برخی مسأله «تعیین قاضی برعهده مدعی» را مقتضای بنای عقلا دانسته‌اند و بر این باورند که مدعی از هر راهی که امکان‌پذیر است باید در پی اثبات ادعای خویش باشد (همان، ۲۳۵/۱).

۲-۱-۳ دلیل سوم: اطلاق آیه «إذا حکمتم بین الناس...»

از میان کسانی که تعیین قاضی را برعهده مدعی دانسته‌اند، تنها خوبی به برخی آیات استناد جسته‌است. عین عبارت ایشان در این باره چنین است: «و یدلّ علیه أنّ المدعی هو الملزم بإثبات دعواه بأی طریق شاء و أراد، و لیس

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱

تابستان ۱۴۰۲

۲۲۰

للمدعی علیه أى حقّ فى تعیین الطریق له أو منعه عن إثبات دعواه بطریق خاصّ كما تشير إلى ذلك عدّة من الآیات» (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ۱۲/۴۱).

چنان که مشاهده می شود، ایشان نیز به آیه ای خاص اشاره نکرده اند، ولی به نظر می رسد ممکن است مراد خویی از این آیات، آیه ﴿إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (نساء/۵۸) باشد و شاهد این سخن را می توان مناقشه برخی بر این آیه بیان کرد (حائری، ۱۴۱۵ق، ۱۶۹). گویا برخی به این آیه بر اینکه تعیین قاضی در اختیار مدعی است، تمسک کرده اند و این استدلالشان نقد شده است. از این رو می توان این آیه را به عنوان دلیل قرآنی قائلان به قول نخست دانست که تقریب استدلال آن به شرح ذیل است: این آیه به طور مطلق می فرماید: «وقتی که در میان مردم قضاوت می کنید، باید به عدالت حکم کنید»، بنابراین برطبق این آیه هرچند به طور صریح تعیین قاضی در اختیار مدعی قرار داده نشده است، ولی اطلاق آن فرض بحث را نیز شامل است و در صورتی که قاضی به دست مدعی تعیین شود، باز هم باید به عدالت میان دو طرف دعوا حکم شود.

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۲۱

شایان ذکر است براساس این قول، اگر نزاع میان دو طرف بر وجهی باشد که بر هر یک از آنها مدعی نیز صدق کند سپس میان آن دو طرف در تعیین قاضی اختلاف صورت گیرد، باید میان آنها قرعه انداخت تا مشخص شود که تعیین قاضی برطبق قول کدام یک صورت خواهد گرفت (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ۱۳/۴۱؛ تبریزی، ۱۴۲۶ق، ۱۳۴/۱؛ حسینی روحانی قمی، بی تا، ۲۰۳/۳).

۲-۲. فقهای گروه دوم و دلایل آنها

درمقابل قول نخست، گروه دوم از فقها قرار دارند که متولی تعیین قاضی را حاکم و حکومت اسلامی دانسته اند و برای اثبات قول خویش، ادله ای را تبیین نموده اند که براساس حکم اولی و حکم ثانوی است و به این ادله در ادامه اشاره می شود:

۲-۲-۱. دلایل اثباتی براساس حکم اولی

از دلایلی که به عنوان اثبات کننده قول گروه دوم براساس حکم اولی می توان تصریح نمود، موارد پیش رو است.

۱-۲-۲. دلیل اول: آیات

از جمله آیاتی که می‌توان از آن، تعیین قاضی را در اختیار حکومت قرار داد، این آیه شریفه است: «**يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ**»؛ (ای داود، تو را در زمین جانشین خود قرار دادیم، پس بین مردم به حق داوری کن) (ص/۲۶).

تقریب استدلال از این آیه براساس حکم اولی بسیار روشن است، زیرا حضرت داود به‌عنوان حاکم و رئیس در زمان خویش عهده‌دار حکم کردن و قضاوت در میان مردم است، بنابراین، تعیین قاضی به‌طور حتم، از شئون حاکم و امامت است که یا خود امام علیه السلام یا کسی که به او اذن دهد، متصدی منصب قضا خواهد بود (حسینی روحانی قمی، ۱۴۱۲ق، ۲۹۱/۱۳؛ منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۰۹ق، ۲۲۹/۲).

۱-۲-۲. دلیل دوم: دسته‌ای از روایات

مهم‌ترین دلیلی که در ذیل کلام قائلان گروه دوم آمده است، روایاتی هستند که می‌توان آن‌ها را در قالب چند دسته بیان کرد و به‌جهت پرهیز از اطاله کلام در هر دسته به ذکر یک روایت بسنده می‌شود:

الف: روایاتی که معصوم علیه السلام معیارهای خاصی را برای قاضیان بیان کرده‌اند
مانند «**عن عمر بن حنظلة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث... قال: ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا...**» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۳۴/۱)؛ عمر بن حنظله گفت: از امام صادق علیه السلام درباره نزاعی که میان دو نفر از شیعیان، در مورد «دین» یا «میراثی» صورت گرفته است، پرسیدم... امام علیه السلام فرمودند: به کسی مراجعه کنند که احادیث ما را نقل می‌کند و احکام حلال و حرام ما را می‌شناسد...»

چنان‌که در این روایت استظهار می‌شود، عبارت «**ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا...**» معیاری برای شناخت قاضی است (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۳۳۴/۱۳؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۲ق، ۲۵۶؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۳ق، ۹۲؛ منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۰۹ق، ۲۲۹/۲).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال نهم، شماره پیاپی ۳۱
تابستان ۱۴۰۲
۲۲۲

ب: روایاتی که مقام قضا را مخصوص نبی یا وصی نبی قرار داده‌اند مانند «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اتَّقُوا الْحُكُومَةَ - فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ - الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۷/۲۷)؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: از حکومت بپرهیزید، زیرا حکومت مخصوص امامی است که به قضاوت آگاه و در بین مسلمانان به عدالت رفتار کند، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله یا وصی پیامبر صلی الله علیه و آله (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ۱۵۵/۲؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۲، ۲۵۶؛ منتظری نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۲/۲۲۹).

ج: روایاتی که تعیین قاضی را در اختیار حکومت قرار داده‌اند مانند عهدنامه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر نوشته‌اند: «ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ...» (نهج البلاغه: نامه ۵۳)؛ توکه بر مردم حاکمی برای حکم (قضاوت) بین مردم بافضلیت‌ترین فردشان را انتخاب کن (موسوی خلخالی، ۱۴۲۲، ۲۵۶؛ حسینی تهرانی، ۱۴۲۱، ۳/۲۱۲).

د: روایاتی که در آن ولایت عامه در عصر غیبت برعهده فقها و علما قرار داده شده است

تعیین قاضی در فقه امامیه در مقایسه با نظام قضایی موجود
۲۲۳

مانند «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ» (نوری، ۱۴۰۸، ۱۷/۳۲۱)؛ عالمان، حاکمان بر مردم‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ۴۱۱).

ضمن آنکه مقبوله ابن حنظله نیز می‌تواند در ذیل این دسته نیز قرار گیرد. لازم به ذکر است از این دسته اخبار برای اثبات ولی فقیه نیز استفاده می‌شود (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ۱۰۴)، زیرا یکی از مناصب ولی فقیه به‌عنوان حاکم جامعه رفع تنازع میان مردم است.

هنر روایاتی که اجرای حدود را در اختیار فقیهان قرار داده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۹/۴۴۵). «حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُلْتُ مَنْ يَقِيمُ الْخُدُودَ - السُّلْطَانُ أَوْ الْقَاضِي - فَقَالَ إِقَامَةُ الْخُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۷/۳۰۰)؛ حفص بن غیاث گوید: از امام صادق علیه السلام سوال کردم چه کسی حدود را اقامه می‌کند، سلطان یا قاضی؟ فرمودند: اقامه حدود با کسی است که حکم (حکم کردن میان مردم) بر اوست.

ممکن است گفته شود دسته‌های ذکرشده از روایات مربوط به فقیه یا مجتهد بوده، خارج از محل بحث است. ولی در مقام پاسخ گفته می‌شود:

«مجتهد، مُفتی، قاضی و فقیه» الفاظی هستند که اتحاد مصداقی و تغایر اعتباری دارند یعنی ممکن است به اعتبارهای مختلف، هر یک از الفاظ فوق بر یک عالم صدق کند. به این معنا:

عالم به اعتبار علمش نسبت به احکام الهی، فقیه است؛
عالم به اعتبار بذل و سعش برای استنباط فروع فقهی، مجتهد نام دارد؛
عالم به اعتبار خیر دادنش نسبت به حکم کلی، مفتی خواهد بود؛
و عالم به اعتبار حکم و الزام کردنش بر وقایع شخصیه، قاضی نامیده می‌شود
(سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۹/۲۷).

بنابراین از مجموع این دسته از روایات به روشنی می‌توان به حکم اولی مسئله دست یافت، زیرا خود ائمه علیهم‌السلام نیز تعیین قاضی را در اختیار مدعی قرار نداده‌اند.

۳-۲-۲. دلیل سوم: صحت قضاوت، مشروط به اذن امام علیه‌السلام

یکی از اصول مطرح در باب قضاوت این است که قضاوت از کسی صحیح و نافذ شمرده می‌شود که از امام علیه‌السلام یا کسی که امور را امام علیه‌السلام به او تفویض کرده است، اذن داشته باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۶۰/۴؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۶۶۴/۲) بلکه حتی در کلام مشهور فقها اجتهاد به‌عنوان یکی از شرایط مهم برای متصدی منصب قضا نام برده شده است (عاملی، ۱۴۱۷ق، ۶۵/۲؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۶/۱۲؛ عاملی، ۱۴۱۰ق، ۷۰/۳). بنابراین نمی‌توان تعیین قاضی را در اختیار مدعی قرار داد، در حالی که ممکن است شخصی را بر منصب قضا تعیین نماید که اذنی از امام علیه‌السلام یا جانشین او نداشته باشد. به تعبیر برخی از علما چون اصل قضاوت کردن و حکم کردن کسی در حق کس دیگر و وجوب قبول آن، خلاف اصل است، باید به قدر متیقن از امر قضاوت تمسک نمود. بنابراین، شرط است که قاضی در تحت دلایل اذن قرار گرفته باشد و این یعنی کسی حق قضاوت دارد که مورد تأیید و امضای امام علیه‌السلام قرار گرفته باشد (نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۶/۱۷).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱

تابستان ۱۴۰۲

۲۲۴

اشکال: ممکن است گفته شود قائلان به قول نخست نیز تعیین قاضی را از میان همین مجتهدان و کسانی که از طرف امام علیه السلام اذن دارند، در اختیار مدعی قرار می دهند، بنابراین، دلیل شما صحیح نیست.

می توان در مقام پاسخ چنین گفت:

اول: ممکن است در صورت واگذاری تعیین قاضی در اختیار مدعی، او کسی را تعیین نماید که اذنی از طرف امام علیه السلام نداشته باشد.

دوم: اگر بفرض اشکال شما صحیح باشد، این نکته را می توان ذکر کرد که چرا چنین امر مهمی (تعیین قاضی به دست مدعی) مورد اهتمام ائمه علیهم السلام نبوده است و در روایات ذکری از آن نیامده است؟ در حالی که این مهم درباره قاضی تحکیم از ائمه علیهم السلام صادر شده است و انتخاب قاضی در اینجا در اختیار دو طرف دعوا قرار داده شده است، مانند معتبره ابی خدیجه که در آن آمده است: «... ولكن انظروا إلى رجل منکم يعلم شيئاً من قضایانا فاجعلوه بینکم...» (حر عاملی، ۱۴۰۹، اق، ۱۳/۲۷) یعنی کسی را به عنوان حکم برای خویش قرار دهید که چیزی از احکام ما را بداند (انصاری دزفولی،

۱۴۱۵، اق، ۴۸). بنابراین در میان روایات زیادی که در باب قضاوت و اجتهاد صادر شده است، چنین روایتی که تعیین قاضی را در اختیار مدعی قرار داده باشند، مشاهده نمی شود.

نکته درخور تأمل در زمینه تعیین قاضی این است که در برخی از روایات مرتبط با قاضی تحکیم از تعلیلی که امام علیه السلام فرموده اند: «... فَأَيُّ قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا» (حر عاملی، ۱۴۰۹، اق، ۱۳۹/۲۷)، زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده ام» به دست می آید هر چند تعیین قاضی تحکیم در اختیار دو طرف دعوا قرار داده شده است، ولی همان قاضی انتخاب شده را خود امام علیه السلام به عنوان حاکم جامعه انتخاب کرده است یعنی افرادی را امام علیه السلام به عنوان قاضی تعیین کرده اند، حال یکی از همان افراد، انتخاب شده دو طرف دعوا قرار می گیرد. بنابراین اگر در قاضی تحکیم با اینکه تصریح شده است که خود متخاصمان قاضی را انتخاب کنند، این احتمال وجود دارد که تعیین همان قاضی بر عهده حاکم و حکومت است. پس در قاضی منصوب که مورد بحث است و دلیل لفظی (آیه و روایت) هم بر آن وجود ندارد، چگونه تعیین آن می خواهد تعیین بر عهده مدعی باشد؟ از این رو می توان ادعا کرد به طریق اولویت، در قاضی منصوب

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۲۵

تعیین قاضی برعهده دو طرف دعوا به‌ویژه مدعی نخواهد بود. ضمن آن که برخی از فقها وجود قاضی تحکیم را در عصر غیبت منکر شده، قائل‌اند: با توجه به قول مشهور فقها مبنی بر ضرورت اجتهاد در امر قضاوت، همه کسانی که متصدی منصب قضا می‌شوند دارای ولایت قضایی هستند، بنابراین در عصر غیبت نمی‌توان قاضی غیرمنصوب (در حالی که واجد شرایط قضاوت باشد) را یافت (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۳۳۳/۱۳).

۲-۲. دلیل اثباتی براساس حکم ثانوی؛ وجود هرج و مرج در جامعه

با توجه به ارزش و اهمیت منصب قضا و نیز توقف نظام نوع انسان بر آن (نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۰/۱۷)، باید تعیین قاضی را برعهده حکومت اسلامی دانست، زیرا با چشم‌پوشی کردن از حکم اولی در مسئله، واگذاری آن به دست مدعی به‌طور آشکار موجب هرج و مرج در جامعه و نیز اختلال نظام می‌شود، زیرا ممکن است طرف دیگر دعوا قضاوت قاضی تعیین‌شده توسط مدعی را قبول نداشته باشد یا ممکن است هریک از متخاصمان خودش را مدعی بداند و هرکس برای خویش یک قاضی را تعیین نماید و...، از این‌رو مفسد آن بیشتر از منافع آن خواهد بود (موسوی خلیلی، ۱۴۲۲ق، ۲۵۷). بنابراین براساس حکم ثانوی در مسئله نیز به‌مانند حکم اولی نمی‌توان تعیین قاضی را برعهده مدعی دانست.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال نهم، شماره پیاپی ۳۱
تابستان ۱۴۰۲
۲۲۶

۳. قول مختار در مسئله

پس از ذکر اقوال مختلف در مسئله و تبیین ادله هریک از آن‌ها نگارنده در پژوهش حاضر بر این اعتقاد است که قول گروه دوم از فقها به واقع و صواب نزدیک‌تر است، زیرا:

اول: از آنجایی که در بین ادله اربعه، قرآن و سنت سرآمد ادله محسوب می‌شوند و این دو دسته از ادله فقط در بین دلایل قول دوم یافت می‌شود،^۱ طبیعتاً هر پژوهشگری

۱. مانند روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام): «ثُمَّ اخْتَرْتُ لَكُمْ بَيْنَ النَّاسِ...» و دیگر ادله.

به این دیدگاه تمایل بیشتری پیدا می‌کند، هر چند در بین قائلان به قول نخست، بزرگانی مانند خوبی قرار داشته باشند.

دوم: آنچه که نگارنده را نسبت به قول دوم سوق داده است، نقد دلایل گروه اول از فقها است به طوری که با وجود اشکالات بر ادله این دیدگاه، دلیل قانع کننده‌ای برای پذیرش و تمایل به قول نخست وجود ندارد. به دیگر سخن، این قالب از دلیل را می‌توان به عنوان دلیل سلبی بر قول مختار مطرح نمود.

۱-۳. نقد دلایل فقهای گروه نخست

اینک نقد سه دلیل ذکر شده برای قول نخست بیان می‌شود:

۱-۱-۳. نقد شهرت و اجماع

اول: وجود مخالفین زیاد در مقابل اجماع و شهرت مانع از نسبت دادن این قول به مشهور و اجماع می‌شود، چنان که در ذیل دیدگاه دوم به نام فقیهانی که در مقابل قول نخست قرار دارند، اشاره شد. ضمن آنکه در حجیت شهرت و اجماع تردید است.

دوم: چون اجماع منقول به خبر واحد است، در پذیرش آن به عنوان یک دلیل مستقل تردید وجود دارد.

۲-۱-۳. نقد حق مدعی

آنچه به عنوان نقد این دلیل می‌توان اشاره کرد چنین است:

اول: استدلال به «حق مدعی» برای اثبات اختیار قاضی توسط او شبیه مصادره به مطلوب خواهد بود، زیرا اصل کلام این است که آیا کسی که حق دعوا با اوست می‌تواند به تنهایی قاضی را انتخاب نماید؟ (صدر، ۱۴۲۰ق، ۳۸۵). بنابراین، استدلال شما همان مطلوب ماست و مصادره به مطلوب هم باطل است. ضمن آنکه اگر مراد از حق مدعی، حق واقعی او باشد، به سادگی قابل اثبات نیست (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۹۸/۱).

دوم: برخی در مقام نقد بر این دلیل، بر این باورند که مدعی نه حقی بر علیه قاضی دارد و نه بر علیه منکر. اما بر علیه قاضی حق ندارد، زیرا اگر چنین بود، می‌توانست حکم را اسقاط نماید، در حالی که پذیرفتن نظر حاکم در هنگام مرافعه واجب است

و قابل اسقاط نیست. همچنین مدعی بر علیه منکر نیز حقی ندارد، زیرا تا زمانی که از راه قواعد صدق ادعای او ثابت نشود، حقی هم برای او ثابت نخواهد بود (کلیپاگانی، ۱۴۱۳ق، ۱/۱۱۷).

به نظر می‌رسد می‌توان به این اشکال پاسخ داد، زیرا تا زمانی که مدعی برای اثبات حق خویش به قاضی رجوع نکند، حقی برای منکر ایجاد نمی‌شود. بلکه او می‌تواند در مقام پاسخ به ادعای مدعی، یا انکار یا اقرار و یا سکوت کند، اما این مقام پاسخگویی او حکمی است که در هنگام ادعای مدعی، قاضی از منکر درخواست پاسخ را دارد. بنابراین، به هیچ وجه نمی‌توان برای منکر حقی را قائل شد (تبریزی، بی تا، ۵۱).
سوم: اگر حقی وجود داشته باشد، برای دو طرف دعوا ثابت خواهد بود یعنی منکر نیز می‌تواند برای رها شدن از ادعای مدعی، هرکس را که بخواهد به عنوان قاضی تعیین کند. بنابراین اگر برای تعیین قاضی توسط مدعی، به حق وی استناد شود، از آنجا که منکر نیز این حق را داراست، باید قرعه انداخت و تعیین کرد که کدام یک از آن‌ها تعیین قاضی را برعهده بگیرد (تبریزی، ۱۴۱۳ق، ۱/۱۱۷).

شاهد این کلام عبارت برخی از فقها است که قائل اند:

«اگر مدعی علیه [منکر] کسی را به عنوان قاضی انتخاب کرد، در حالی که نسبت به قاضی تعیین شده توسط مدعی از اعلیت بیشتری برخوردار باشد، اگر قاضی تعیین شده توسط منکر را ترجیح ندهیم، ترجیح مرجوح بر راجح لازم آید و قبح این ترجیح هم بسیار روشن است» (نجفی عراقی، ۱۳۸۰، ۹۵).

چهارم: برفرض پذیرش این دلیل (واگذاری تعیین قاضی برعهده مدعی به خاطر حق او) باید گفت: با توجه به وجود دلایل مخالف آن، به ویژه روایات باید اجرای این دلیل را در شرایط خاص پذیرفت. برای مثال در کلام امام خمینی رحمته الله علیه آمده است: «از احکام سیاسی اسلام است که با خودداری مردم از رجوع به سلاطین و قضات جور، دستگاه‌های دولتی و جائز برچیده شود. بنابراین مردم بایستی منازعات خویش را به سوی ائمه هدی علیهم السلام و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضاوت را دارند، مطرح نمایند» (موسوی خمینی، ۱۴۲۳ق، ۹۱).

حال، این امر می‌تواند به این معنا باشد که اگر حقی هم برای مدعی در اثبات

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱

تابستان ۱۴۰۲

۲۲۸

دعوایش از طریق تعیین قاضی باشد، به جهت مراجعه نکردن به متولیان و قاضیان نااهل است.

در هر صورت، فارغ از دلیل دوم که مورد مناقشه قرار گرفت، اشکالات دیگر بر قوت خود باقی است، از این رو این دلیل نیز برای اثبات اختیار قاضی توسط مدعی، قابل استناد نخواهد بود.

۳-۱-۳. نقد اطلاق آیه ﴿إِذَا حَكَمْتُمْ...﴾

نقدهای متعددی را می توان برای تمسک به اطلاق آیه ﴿إِذَا حَكَمْتُمْ...﴾ وارد نمود که از آن جمله به موارد زیر اشاره می شود:

- با توجه به عدم ذکر آیه توسط قائلان به قول نخست، نمی توان به طور دقیق، آیه ای را بیان و نقد کرد.

- آیه مورد استدلال، برفرض صحت تمسک به آن، مربوط به قاضی تحکیم است (حسینی حائری، ۱۴۱۵ق، ۱۷۰).

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود
۲۲۹

- آیه استدلال شده خیلی مفهوم و روشن بر مقصود نیست، مگر با تمسک به اطلاق آن، ولی اطلاق آن هم لازمه ای را در پی دارد که حتی قائلان به قول نخست نیز آن را نمی پذیرند، زیرا اطلاق آیه رضایت نداشتن منکر حتی در فرض قاضی تحکیم را دربر می گیرد، در حالی که به اتفاق همه علما در قاضی تحکیم رضایت دو طرف نقش اساسی را ایفا می کند (حسینی حائری، ۱۴۱۵ق، ۱۷۰).

اکنون بایستی اشاره کرد که با نقد دلایل گروه نخست و نبود دلیل متقن بر آن، دیگر مجالسی برای تعیین قاضی از طریق قرعه، در فرض اختلاف دو مدعی که در کلام گروه نخست از فقها تصریح شده بود، نخواهد بود، زیرا:

اولاً، دلیل آن ها بر تعیین قاضی از طریق قرعه، معطوف به مدعی بودن هر یک از دو طرف است. از این رو اگر دلایل تعیین قاضی توسط مدعی نقد شود، دیگر نمی توان به صرف مدعی بودن، تعیین قاضی را در اختیار او دانست، چه مدعی یک طرف باشد و چه دو طرف.

ثانیاً، برفرض صحت کلام آن ها مبنی بر تعیین قاضی به دست مدعی در وقت

اختلاف میان آن‌ها، باید به قواعد باب تعارض رجوع نمود و براساس روایات این باب، باید به اعدل یا افقه و... رجوع کرد (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ۱۳/۴۱). بنابراین نمی‌توان به صرف اختلاف دو طرف دعوا برای تعیین قاضی به قرعه رجوع کرد، بلکه به مرجحات رجوع می‌شود (حسینی حائری، ۱۴۱۵ق، ۱۷۰).

ثالثاً، اشکال مهم و اساسی بر قرعه، عدم حجیت آن در این بحث است، زیرا حجیت قرعه مربوط به زمانی است که امری در نزد ما مجهول ولی در واقع معلوم باشد (مشکینی، ۱۴۱۶ق، ۲۰۱)، در حالی که در اختلاف دو طرف دعوا نسبت به تعیین قاضی، در واقع تعیینی وجود ندارد.

بنابراین با نبود دلیل قانع‌کننده بر دیدگاه اول، نگارنده بر این اعتقاد است که قول دوم در مسئله قول حق خواهد بود، به‌ویژه با عنایت به ادله نقلی آن‌ها که اطمینان خاطر ایجاد می‌کند. البته از آنجایی که بزرگانی مانند خوبی از قائلان به قول نخست هستند، به جهت اینکه این قول به صورت کلی طرد نشود، توجیهاتی از طرف نگارنده بر آن قول اشاره شده است که در ادامه تحقیق به آن اشاره می‌شود.

۴. سازگاری یا ناسازگاری اقوال مطرح شده با نظام قضایی کنونی

با توجه به مطالب پیش گفته می‌توان سازگاری یا ناسازگاری دیدگاه‌های مطرح شده با نظام قضایی کنونی را به دست آورد، زیرا اگر در زمان گذشته که جامعه پیشرفت و گستردگی زمان حاضر را نداشت و امکان واگذاری تعیین قاضی به دست مدعی نبود، به طریق اولی دیدگاه «اختیار تعیین قاضی به دست مدعی» با زمان حاضر و نظام قضایی کنونی سازگار نیست. به دیگر سخن، اگر تعیین قاضی در زمان حاضر در اختیار مدعی باشد، مفاسدش بیشتر از منافعش خواهد بود. بنابراین این قول دوم است که با نظام قضایی کنونی سازگاری دارد و اجرا می‌شود. توضیح بیشتر اینکه از دیدگاه نگارنده، برفرض که از همه نقدهای پیشین صرف نظر شود و حکم اولی در مسئله «اختیار تعیین قاضی به دست مدعی» دانسته شود، ولی براساس حکم و عنوان ثانوی، امکان اجرای این قول در نظام قضایی کنونی وجود نخواهد داشت، زیرا چنان که در قبل اشاره شد، منجر به اختلال نظام و باعث هرج و مرج است.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱

تابستان ۱۴۰۲

۲۳۰

آنچه ناسازگاری قول نخست با نظام قضایی کنونی را تأیید می‌کند سخن برخی از فقها است که فرض اختیار تعیین قاضی به‌دست مدعی را مناسب با محاکم عرفیه عصر خویش دانسته‌اند (موسوی خویی، ۱۴۱۱ق، ۲۷۸). جهت دیگری که قول مختار را در نظام قضایی کنونی تأیید می‌کند، آن است که اختیار تعیین قاضی به‌دست مدعی مربوط به «محاکم عرفیه» دانسته شده است، در حالی که نظام قضایی کنونی، نظامی مدون و دارای سیستم است. از این رو می‌توان به «آیین‌نامه نحوه جذب، گزینش و کارآموزی داوطلبان تصدی امر قضا و استخدام قضات» اشاره کرد که در چهار بخش «شرایط و نحوه جذب داوطلبان تصدی منصب قضا»، «گزینش داوطلبان تصدی منصب قضا»، «کارآموزی قضایی» و «مقررات متفرقه» و با بیش از ۵۰ ماده قانونی، به تصویب رسیده است و وجود چنین آیین‌نامه‌ای گویای مقصود نگارنده در پژوهش حاضر خواهد بود. نکته‌ای که اصل ۱۵۸ از قانون اساسی نیز بر آن صحه می‌گذارد و «استخدام قضات عادل و شایسته، عزل و نصب آنان و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آن‌ها و مانند این‌ها از امور اداری برطبق قانون» را از وظایف رئیس قوه قضائیه می‌داند و در کلام برخی نیز به آن تصریح شده است (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ۳۵۳/۱؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۲ق، ۷۲۵).

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۳۱

از باب نمونه، به ماده ۴۹ از این آیین‌نامه اشاره می‌شود که مخاطب را بر شناخت قول حق، بیشتر کمک می‌کند. در این ماده آمده است:

«معاونت منابع انسانی مکلف است در طول دوره آزمایشی، عملکرد قضات آزمایشی را مورد ارزیابی قرار دهد و عنداللزوم برنامه‌های آموزشی ویژه دوره آزمایشی را اجرا نماید و سه ماه قبل از اتمام دوره آزمایشی نسبت به استعلام وضعیت ایشان از دادگستری کل استان محل خدمت قاضی، دادسرای انتظامی قضات و مرکز حفاظت و اطلاعات قوه قضائیه اقدام نماید. در صورت رضایت بخش بودن عملکرد آنان و مثبت بودن نظر همه مراجع مذکور، معاونت فوق نسبت به تمهید مقدمات صدور ابلاغ قطعی قضایی اقدام می‌نماید. در غیر این صورت، نتیجه ارزیابی‌های

۱. این آیین‌نامه، در تاریخ ۱۳۹۲/۲/۲۶ (در زمان ریاست آیت‌الله صادق لاریجانی بر قوه قضائیه)، به تصویب رسیده است.

به عمل آمده و استعلامات را جهت تصمیم‌گیری به کمیسیون نقل و انتقال قضات ارسال می‌نماید تا اقدام مقتضی به عمل آید. کمیسیون فوق‌العاده الزوم می‌تواند مراتب را برای دادستان انتظامی قضات جهت اقدامات لازم ارسال نماید».

امر دیگری که در مباحث مقدماتی به‌طور مفصل و دقیق به آن اشاره شد و هم‌اکنون کارایی آن مباحث در انتخاب قول مختار بسیار نمایان است، دو بحث «اختیارات قاضی» و نیز «صلاحیت در حقوق وضعی» است، زیرا در بحث اختیارات قاضی تشخیص مصلحت از طرف قاضی باید با یک نگاه وسیع به تمام جوانبی باشد که «مصلحت» به معنای واقعی کلمه بر آن تطبیق پیدا کند و این امر خطیر نیز محقق نخواهد شد، مگر با سپردن آن به دست کسی که توانایی انجام آن را داشته باشد. از این‌رو، چنان‌که در سطرهای پیشین تصریح شد، سپردن این اختیارات با تمام گستردگی‌اش به دست کسی که توانایی انجام آن‌ها را ندارد، باعث افزون شدن مفساد کار می‌شود و به جای رفع مشکلات، مشکلات دیگری را بر کار می‌افزاید (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ۱/۱۴۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۱/۳۸۴؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق، ۱/۷۰۱).

از طرف دیگر، با توجه به صلاحیتی که در آیین دادرسی برای دادگاه یا صلاحیتی که در فقه برای متصدی منصب قضا در نظر گرفته شده است، در صورتی که ولایت تعیین قاضی به دست مدعی واگذار گردد، لغویت آن امور مهم را در پی دارد، در حالی که هر یک از آن‌ها به شدت مورد اهتمام شارع مقدس و نظام حقوقی و قضایی ایران قرار دارند. از این‌رو باید اذعان کرد که قول به ولایت تعیین قاضی به دست مدعی به هیچ‌وجه با نظام قضایی کنونی سازگار نیست. بنابراین باید این امر خطیر در اختیار کسی که اهل باشد و صلاحیت اجرای آن را نیز داشته باشد، سپرده شود (متین‌دفتری، احمد، ۱۳۹۱، ۲۰۸؛ واحدی، ۱۳۸۷، ۱۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ۲/۱۳۸).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱

تابستان ۱۴۰۲

۲۳۲

۵. توجیحات کلام قائلان در گروه نخست

با توجه به نبود دلیل قوی و متقن برای قائلان در گروه نخست، می‌توان توجیحاتی را بیان نمود که ممکن است مراد آن‌ها از اختیار و تعیین قاضی به دست مدعی موارد ذیل باشد.

الف: احتمال دارد که شرایط زمانی را بتوان لحاظ کرد، زیرا در برخی از زمان‌ها، قُضات ظالم و جائر عهده‌دار منصب قضا هستند. از این رو به جهت نهی ائمه علیهم‌السلام از عدم مراجعه به آن‌ها (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۳۶/۲۷) و نیاز مبرم به حل و فصل منازعات می‌توان اختیار تعیین قاضی را به دست مدعی سپرد که مبادا به قُضات جائر رجوع کنند. بر این احتمال، شاهی از روایات نیز وجود دارد: در قسمتی از مشهوره ابی‌خدیجه آمده است:

«... اَجْعَلُوا بَيْنَكُمْ وَرَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَالَنا وَ حَرَامِنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا. وَ اِيَّاكُمْ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۳۶/۲۷)؛ مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد بین خودتان حاکم و داور قرار دهید، زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکم جائر شکایت ببرد.

هرچند تشخیص فقها بر این است که این روایت مربوط به قاضی تحکیم است، ولی باز هم توجیهی در خور تأمل برای تعیین قاضی توسط مدعی است.

ب: احتمال دیگر این است که تعیین قاضی در اختیار مدعی است، ولی تعیین قُضاتی که از طرف امام علیه‌السلام منصوب هستند، در اختیار او است. بنابراین دیگر اختلافی در مسئله نخواهد بود، زیرا نصب قاضی بر عهده امام علیه‌السلام و حکومت است، ولی مدعی از میان آن‌ها می‌تواند یکی را تعیین نماید. این احتمال نیز شاهی از روایات دارد:

«... فَلْيُرْضُوا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۳۶/۲۷). پس برای حکم کردن، به او رضایت دهید، چرا که من او را به‌عنوان حاکم بر شما قرار دادم.

ج: احتمال دیگر را می‌توان مستند به کلام برخی از علمای معاصر نمود. ایشان در فرض در دسترس نبودن امام علیه‌السلام تعیین قاضی را حق طبیعی مدعی دانسته‌اند (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸، ۳۴۸/۱). بنابراین در مرحله اول باید به امام علیه‌السلام که به‌عنوان حاکم شناخته می‌شود رجوع کرد، ولی در صورتی که حاکم شرع یا نصب‌شده وی در دسترس نباشند، تعیین قاضی حق طبیعی مدعی خواهد بود.

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود
۲۳۳

د: در احتمال چهارم گفته می‌شود تعیین قاضی توسط مدعی مربوط به انتخاب اعلم از غیراعلم است، یعنی بعد از نصب قضات توسط حاکم شرع، مدعی حق تعیین اعلم از میان آن‌ها را دارد. بنابراین منافاتی نیست که نصب قضات را برعهده حاکم شرع دانست، ولی تعیین اعلم از میان آن‌ها را به دست مدعی سپرد، چنان که همین سخن در باب اجتهاد و تقلید نیز جاری است.

نزدیک به احتمال ذکرشده را می‌توان در کلام برخی از فقها یافت (موسوی خویی، ۱۴۱۱ق، ۲۷۸).

ه: آخرین احتمالی که می‌توان در کلام برخی از فقها به آن دست یافت فرض تعدد قاضیان است، یعنی در این حالت است که تعیین قاضی در اختیار مدعی خواهد بود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۰۳/۲۱؛ نراقی، ۱۴۱۵ق، ۵۱/۱۷).

لازم به ذکر است تقسیم‌بندی برخی دیگر از فقها در بحث اختیار تعیین قاضی احتمال ذکرشده را تقویت می‌کند. ایشان در این تقسیم‌بندی گفته‌اند:

«کلام گاهی در فرض تساوی قاضیان در فضیلت است و گاهی در صورت اختلاف آن‌ها. حال در هریک از دو صورت ذکرشده، دو طرف دعوا یا مدعی و منکرند و یا دو ادعاکننده‌اند» (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ۸۹/۱؛ حائری خراسانی، بی‌تا، ۱۳۹/۱).

بعد از بیان این تقسیم، تنها صورتی که اختیار تعیین قاضی را به دست مدعی سپرده‌اند، صورت اول از صور چهارگانه است.

به نظر می‌رسد از میان توجیهاات ذکرشده احتمال آخر نزدیک‌ترین احتمال به واقع باشد، زیرا خویی که از سردم‌داران گروه نخست بود در تألیف دیگر خود، همین فرض تعدد قضات را مطرح کرده است (موسوی خویی، ۱۴۱۱ق، ۲۷۷)، هرچند براساس این احتمال هم، قول دوم در مسئله از اقوی بودن خود ساقط نخواهد شد.

بنابراین با توجیهاات ذکرشده و نیز بیان دلایل اثباتی و سلبی، نظر کسانی که در این مسئله شش قول را ذکر کرده‌اند (حسینی شیرازی، ۱۴۲۶ق، ۳۰۰/۴) وجهی نخواهد داشت. از این رو از پرداختن به آن‌ها خودداری می‌شود.

۶. نتیجه گیری

از مطالبی که در پژوهش حاضر مطرح شد این نتیجه به دست آمد که از یک سو دلیل متقنی بر اعتبار اختیار و تعیین قاضی به دست مدعی وجود ندارد و از سوی دیگر، وجود دلایل متعدد در اثبات نظریه مخالف که بیشتر از روایات استفاده می شود، دیدگاهی را که تعیین قاضی را برعهده مدعی می داند با چالشی اساسی روبه رو می سازد و این نتیجه را به اثبات می رساند که اختیار تعیین قاضی برعهده حاکم و حکومت قرار داده شده است. بنابراین، تعیین قاضی چه براساس حکم اولی و چه براساس حکم ثانوی و چه در نظام قضایی گذشته و چه در نظام قضایی کنونی، براساس روایات و نیز به دلیل پرهیز از شکل گیری مفساد اجتماعی و هرج و مرج باید در اختیار حاکم و حکومت باشد. شاید بتوان ادعا کرد نزاع میان دو گروه نزاعی لفظی است، زیرا وجود احتمالات مختلف در ذیل قول کسانی که تعیین قاضی را در اختیار حاکم دانسته اند، این ادعا را تقویت می کند.

منابع

• قرآن کریم

• نهج البلاغه

۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. (بی تا). *النهاية في غريب الحديث والأثر*. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲. اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۴ق). *مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۳. اسماعیل پور قمشه ای، محمد علی. (بی تا). *البراهین الواضحات - دراسات في القضاء*. قم: بی نام.
۴. اصفهانی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق). *كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۵. امینی نجفی، عبدالحسین احمد. (۱۳۷۲). *الغدير في الكتاب و السنة و الأدب*. چاپ دوم. تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپخانه حیدری.
۶. انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق). *القضاء و الشهادات*. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۳۵

۷. تبریزی، جواد. (بی تا). **أسس القضاء والشهادة**. قم: دفتر مؤلف.
۸. تبریزی، جواد. (۱۴۲۶ق). **تنقیح مبانی العروة - کتاب الاجتهاد و التقليد**. قم: دار الصديقة الشهيدة ع.
۹. جمعی از پژوهشگران. (۱۴۱۷ق). **معجم فقه الجواهر**، بیروت: الغدير للطباعة و النشر و التوزيع.
۱۰. جناتی شاهرودی، محمدابراهیم. (بی تا). **منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی**، بی جا: بی نام.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ق). **الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية**. بیروت: دار العلم للملایین.
۱۲. حائری خراسانی، یوسف آرام. (بی تا). **مدارک العروة**. نجف اشرف: مطبعة النعمان.
۱۳. حر عاملی، محمدبن حسن. (۱۴۰۹ق). **وسائل الشیعة**. قم: مؤسسة آل البيت ع لإحياء التراث.
۱۴. حسینی تهرانی، سید محمدحسین. (۱۴۲۱ق). **ولایت فقیه در حکومت اسلام**. چاپ دوم، مشهد: انتشارات علامه طباطبائی.
۱۵. حسینی حائری، سید کاظم. (۱۴۱۵ق). **القضاء فی الفقه الإسلامی**. قم: مجمع انديشة اسلامی.
۱۶. حسینی روحانی قمی، سید صادق. (۱۴۱۲ق). **فقه الصادق ع**، مدرسه امام صادق ع. قم: دارالکتاب.
۱۷. حسینی روحانی قمی، سید صادق. (بی تا). **منهاج الصالحین**، بی جا، بی نام.
۱۸. حسینی شیرازی، سید صادق. (۱۴۲۶ق). **بیان الفقه فی شرح العروة الوثقی**، چاپ دوم. قم: دار الأنصار.
۱۹. حسینی شیرازی، سید محمد. (۱۴۱۹ق). **الفقه، القانون**، چاپ دوم، بیروت: مرکز الرسول الأعظم ص للتحقیق و النشر.
۲۰. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی. (۱۴۱۷ق). **العناوین الفقهیة**. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۲۱. حلّی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، چاپ دوم. قم: مؤسسة اسماعیلیان.
۲۲. حلّی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۰ق). **إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان**. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱

تابستان ۱۴۰۲

۲۳۶

۲۳. حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۲۴. حلی، محمد بن منصور. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، چاپ دوم. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۲۵. حمیری، نشوان بن سعید. (۱۴۲۰ق). شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکوم. بیروت: دار الفكر المعاصر.
۲۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن، لبنان - سوریه: دار العلم - الدار الشامیة.
۲۷. زحلی، وهبه. (۱۴۲۲ق). تفسير الوسيط. دمشق: دار الفكر.
۲۸. زحلی، وهبه. (۱۴۲۹ق). الفقه الإسلامی و أدلته، چاپ ششم. دمشق: دار الفكر.
۲۹. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۱۸ق). نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الإسلامیة الفراء. قم: مؤسسة امام صادق عليه السلام.
۳۰. سبزواری، سید عبدالأعلى. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام، چاپ چهارم. قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله.
۳۱. سبزواری، محمدباقر. (۱۴۱۳ق). كفاية الأحكام. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۳۲. صدر، سید رضا. (۱۴۲۰ق). الاجتهاد و التقليد. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۳. طباطبایی بروجری، آقا حسین. (۱۴۲۹ق). منابع فقه شیعه، ترجمه مهدي حسینیان قمی؛ محمدحسین مهوری. تهران: انتشارات فرهنگ سبز.
۳۴. طباطبایی حائری، سید محمد مجاهد. (بی تا). کتاب المناهل. قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۳۵. طباطبایی حکیم، سید محسن. (۱۴۱۶ق). مستمسک العروة الوثقی. قم: مؤسسة دار التفسیر.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحكام، چاپ چهارم. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۳۷. عاملی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی) - کلانتر. قم: کتابفروشی داوری.
۳۸. عاملی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة.
۳۹. عاملی، محمد بن مکی. (۱۴۱۷ق). الدروس الشریعیة فی فقه الإمامیة. چاپ دوم. قم:

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۳۷

- مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۴۰. عراقی، ضیاءالدين. (بی تا). **كتاب القضاء**. قم: چاپخانه مهر.
۴۱. علوی، سید عادل بن علی بن الحسین. (۱۴۲۱ق). **القول الرشید فی الاجتهاد و التقلید**. قم: انتشارات کتابخانه و چاپخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه.
۴۲. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۴۲۱ق)؛ **فقه سیاسی**. چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴۳. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). **كتاب العين**. چاپ دوم. قم: نشر هجرت.
۴۴. فیاض کابلی، محمد اسحاق. (بی تا). **منهاج الصالحین**، بی تا: بی جا.
۴۵. **قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران**.
۴۶. قرشی، سید علی اکبر. (۱۴۱۲ق). **قاموس قرآن**، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۴۷. گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی. (۱۴۱۳ق). **كتاب القضاء**. قم: دار القرآن الکریم.
۴۸. متین دفتری، احمد. (۱۳۹۱). **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، چاپ چهارم. تهران: انتشارات مجد.
۴۹. محقق داماد، سید مصطفی. (۱۴۰۶ق). **قواعد فقه**، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۵۰. محمود عبدالرحمان. (بی تا). **معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية**. بی تا: بی جا.
۵۱. مشکینی، میرزا علی. (۱۴۱۶ق). **اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها**، چاپ ششم. قم: نشر الهادی.
۵۲. مصطفوی، سید محمدکاظم. (۱۳۸۸). **درس خارج فقه استاد مصطفوی**. وبگاه مدرسه فقهت. بازیابی شده در ۲۰ مهرماه، از <http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/> <http://www.mostafavi/feqh/880720/>
۵۳. مصور، جهانگیر. (۱۳۹۵). **قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب**. تهران: کتاب دید آور.
۵۴. معرفت، محمدهادی. (بی تا). **تعلیق و تحقیق عن أمهات مسائل القضاء**. قم: چاپخانه مهر.
۵۵. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۵ق). **أنوار الفقاهة - كتاب البيع**. قم: انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبیطالب عليه السلام.
۵۶. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی. (۱۴۲۲ق). **حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه**، مترجم، جعفر الهادی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۵۷. موسوی خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۳ق). **ولایت فقیه**، چاپ دوازدهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۵۸. موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). **مبانی تکملة المنهاج**. قم: مؤسسه إحياء آثار

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۱
تابستان ۱۴۰۲

۲۳۸

الإمام الخوئي .

۵۹. موسوی خوئی، سیدابو القاسم . (۱۴۱۱ق) . فقه الشیعة - الاجتهاد و التقليد، چاپ سوم .

قم: چاپخانه نوظهور .

۶۰. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم . (۱۴۰۸ق) . فقه القضاء . قم: منشورات مکتبه

امیرالمؤمنین علیه السلام .

۶۱. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم . (۱۴۲۷ق) . فقه الحدود و التعزیرات، چاپ دوم . قم:

مؤسسة النشر لجامعة المفید رحمة الله .

۶۲. میرزای قمی گیلانی، ابوالقاسم . (۱۴۲۷ق) . رسائل المبرزا القمی . قم: دفتر تبلیغات

اسلامی - شعبه خراسان .

۶۳. نجف آبادی منتظری، حسینعلی . (۱۴۱۹ق) . مبانی فقهی حکومت اسلامی . ترجمه محمود

صلواتی؛ ابوالفضل شکوری . قم: مؤسسه کیهان .

۶۴. نجفی خمینی، محمدجواد . (۱۳۹۸ق) . تفسیر آسان . تهران: انتشارات اسلامی .

۶۵. نجفی عراقی، عبدالنبی . (۱۳۸۰ق) . المعالم الزلفی فی شرح العروة الوثقی . قم: المطبعة

العلمیة .

۶۶. نجفی، محمدحسن . (۱۴۰۴ق) . جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام . بی نام، چاپ

هفتم . بیروت: دار إحياء التراث العربی .

۶۷. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی . (۱۴۱۵ق) . مستند الشیعة فی أحكام الشریعة . قم:

مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث .

۶۸. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی . (۱۴۱۷ق) . عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام . قم:

انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیة قم .

۶۹. نوری، میرزا حسین . (۱۴۰۸ق) . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل . بیروت: مؤسسه

آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث .

۷۰. واحدی، قدرت الله . (۱۳۸۷) . بایسته های آیین دادرسی مدنی، چاپ هفتم، تهران: بنیاد

حقوقی میزان .

۷۱. وحید خراسانی، حسین . (۱۴۲۸ق) . منهاج الصالحین، چاپ پنجم . قم: مدرسه امام

باقر علیه السلام .

تعیین قاضی در فقه
امامیه در مقایسه با
نظام قضایی موجود

۲۳۹

References

The Holy Qur'an

Nahj al-Balāghah.

1. Ibn Athīr Shībānī, Majd al-Dīn Mubārak ibn Muḥammad. *Al-Nihāyat fī Gharīb al-Ḥadīth wa al-Athar*. Al-Maktabat al-Islāmīyah.
2. Ardabīlī, Aḥmad. 1983/1404. *Majma' al-Fā'idat wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-'Adhhān*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
3. Ismā'īlpūr Qumishih'ī, Muḥammad 'Alī. n.d. *al-Barāhīn al-Wāḍihāt-Dirāsāt fī al-Qaḍā'*. Qom.
4. Al-Fāḍil al-Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. 1995/1416. *Kashf al-Lithām wa al-Ibhām 'an Qawā'id al-Aḥkām*. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
5. Al-Amīnī al-Najfī, 'Abulḥusayn Aḥmad. 1993/1372. *Al-Ghadīr fī al-Kitāb wa al-Sunnat wa al-Adab*. 2nd. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah; Chāpkhānih-yi Ḥeydarī.
6. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1994/1415. *Al-Qaḍā' wa al-Shahādāt*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thānīyya li Milād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.
7. Al-Tabrīzī, Jawād. n.d. *Assasa Al-Qaḍā' wa al-Shahādāt*. Qom: Office of the Author.
8. Al-Tabrīzī, Jawād. 2005/1426. *Tanqīḥ Mabānī al-'Urwat-Kitāb al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Qom: Dār al-Ṣidīqat al-Shahīdah.
9. Al-Jannātī al-Shahrūdī, Muḥammad Ibrāhīm. n.d. *Manābī' Ijtihād az Dīdgāh-i Madhāhib-i Islāmī*.
10. A Group of the Researcher. 1996/1417. *Mu'jam Fiqh al-Jawāhir*. Beirut: al-Ghadīr lil Ṭibā'at wa al-Nashr wa al-Tawzī'.
11. al-Jawharī, Ismā'il Ibn Ḥammād. 1987/1407. *al-Sīḥah: Tāj al-Lughat wa Sīḥah al-'Arabīyyah*. 1st. Edited by Aḥmad 'Abd al-Ghafūr 'Aṭār. Beirut: Dār al-'Ilm li al-Malāyīn.
12. Al-Ḥā'irī al-Khurāsānī, Yūsūf Ārām. n.d. *Madārik al-'Urwah*. Najaf: Maṭba'at al-Nu'mān.
13. al-Ḥur al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1988/1409. *Tafṣīl Wasā'il al-Shī'a ilā Tahṣīl al-Masā'il al-Sharī'a*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' a-Turāth.
14. Ḥusaynī Tīhrānī, Sayyid Muḥammad. 2000/1421. *Wilāyat-i Faqīh dar Ḥukūmat-i Islām*. 2nd. Mashhad: Intishārāt-i 'Allāmah Ṭabāṭabā'ī.
15. Al-Ḥusaynī Al-Ḥā'irī, Sayyid Kāḍim. 1996/1415. *Al-Qaḍā' fī al-Fiqh al-Islāmī*.

- Qom: Majma'-yi Andīshih-yi Islāmī.
16. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣadiq. 1991/1412. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq.
17. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣadiq. n.d. *Minḥāj al-Ṣāliḥīn*.
18. al-Waḥīd al-Khurāsānī, Ḥusayn. 2007/1428. *Minḥāj al-Ṣāliḥīn*. 5th. Qom: Madrasat al-Imām al-Bāqir.
19. al-Ḥusaynī al-Shīrāzī, al-Sayyid Ṣādiq. 2005/1426. *Byān al-Fiqh fī Sharḥ al-Urwat al-Wuthqā*. 2nd. Qom: Dār al-Anṣar.
20. al-Ḥusaynī al-Shīrāzī, al-Sayyid Muḥammad. 1998/1419. *Al-Fiqh al-Qānūn*. 2nd. Qom: Beirut: Markaz al-Rasūl al-A'zam lil Taḥqīq wa al-Nashr.
21. Al-Marāghī, 'Abd al-Fattāḥ. 1996/1417. *Al-Anāwīn al-Fiqhīyah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
22. Ibn Idrīs al-Ḥillī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1996/1410. *al-Sarā'ir al-Ḥawī li Tahḥīr al-Fatāwī*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
23. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1993/1414. *Tadhkirat al-Fuqahā'*. Qom: Mu'assasat Al al-Bayt li Ḥiyā' al-Turāth.
24. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1989/1410. *Irshād al-Adhhān 'Ilā Aḥkām al-Īmān*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
25. Al-Ḥumayrī, Nashwān ibn Sa'īd. 1999/1420. *Shams al-'Ulūm wa Dawā' al-Kalām al-'Arab min al-Kulūm*. Demascus: Dār al-Fikr.
26. Al-Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad ibn Mufaḍḍal. 1991/1412. *Mufradat Alfāz al-Qur'ān*. Beirut: Dār al-'Ilm- Dār al-Shāmīyah.
27. al-Zuḥaylī, Wahbah Mustafā. 2008/1429. *al-Fiqh al-Islāmī wa Adillatuhū*. 4th. Syria: Dār al-Fikr.
28. al-Zuḥaylī, Wahbah Mustafā. 2001/1422. *Tafsīr al-Wasīf*. Demascus: Dār al-Fikr.
29. al-Subḥānī al-Tabrīzī, Ja'far. 1997/1418. *Nizām al-Qaḍā' wa al-Shihādat fī al-Sharī'at al-Islāmīyya al-Gharrā'*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq.
30. al-Sabzawārī, al-Sayyid 'Abd al-A'lā. 1992/1413. *Muhadhdhab al-Aḥkām fī Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 4th. Qom: Mu'assasat al-Manār.
31. al-Sabzawārī, al-Sayyid Muḥammad Bāqir (al-Muḥaqqiq al-Sabzawārī). 2002/1423. *Kifāyat al-Fiqh (Kifāyat al-Aḥkām)*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
32. Al-Ṣadr, Sayyid Riḍā. 1999/1420. *Al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablighāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qom).

33. al-Ṭabātabā'ī al-Burūjirdī, al-Sayyid Ḥusayn. 2008/1429. *Manābi' Fiqh al-Shī'ah*. Translated by Mahdī Ḥusaynīyān Qummī & Muḥammad Ḥusayn Mahwarī. Tehran: Intishārāt-i Farhang-i Sabz.
34. al-Ṭabātabā'ī al-Ḥakīm, al-Sayyid Muḥsin. 1995/1416. *Muḥsamsak al-'Urwat al-Wuthqā*. Qom: Mu'assasat Dār al-Tafsīr.
35. al-Ṭabātabā'ī al-Ḥā'irī, Sayyid Muḥammad Mujāhid. n.d. *Kitāb al-Manāhil*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ḥyā' a-Turāth.
36. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Tahdhīb al-Aḥkām fī Sharḥ al-Muqni'at lil Shaykh al-Mufīd*. Edited by Sayyid Ḥasan Khurāsānī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.
37. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1992/1413. *Masālik al-Afḥām 'ilā Tanqīḥ Sharāyī' al-Islām*. Qom: Mu'assasat al-Ma'ārif al-Islāmīyya.
38. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1989/1410. *al-Rawḍat al-Bahīyya fī Sharḥ al-Lum'at al-Dimashqīyya*. Qom: Maktabat al-Dāwarī.
39. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1997/1417. *al-Durūs al-Shar'īyya fī Fiqh al-Imāmīyya*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
40. al-'Irāqī, Āqā Dīyā' al-Dīn. n.d. *Kitāb al-Qaḍā*. Qom: Chāpkhānih-yi Mihr.
41. al-'Alawī, al-Sayyid 'Ādil Ibn 'Alī. 2000/1421. *al-Qawl al-Rashīd fī al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
42. 'Amīd Zanjanī, 'Abbās'alī. 2000/1421. *Fiqh-i Sīyāsī*. 4th. Tehran: Intishārāt-i Amīr Kabīr.
43. al-Farāhīdī, Khalīl Ibn Aḥmad. 1989/1410. *Kitāb al-'Ayn*. 2nd. Qom: Mu'assasat Dār al-Hijra.
44. al-Fayyāḍ al-Kābulī, Muḥammad Ishāq. n.d. *Mihāj al-Ṣāliḥīn*.
45. *The Constitution of the Islamic Republic of Iran*.
46. Muṣawwar, Jahāngīr. 2016/1395. *Qānūn-i Āyīn-i Dādrasī-yi Dādgāh-hāyi 'Umūmī wa Inqilāb*. Tehran: Kitāb-i Dīdār.
47. Al-Qurshī, Sayyid 'Alī Akbar. 1991/1412. *Qāmūs Qur'an*. 6th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
48. al-Mūsawī al-Gulpaygānī, al-Sayyid Muḥammad Riḍā. 1992/1413. *Kitāb al-Qaḍā*. Qom: Dār al-Qur'an al-Karīm.
49. al-Ḥillī, Najm al-Dīn Ja'far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Ḥillī). 1987/1408. *Sharā'ī' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qom: Mu'assasat Ismā'īlīyān.

50. Matīn Daftarī, Aḥmad. 2012/1391. *Āyīn-i Dādrasī-yi Madanī wa Bāzargānī*. 4th. Tehran: Intishārāt Majd.
51. Muḥaqqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā. 1985/1406. *Qawā'id-i Fiqh*. 12th. Tehran: Makaz-i Nashr-i 'Ulūm-i Islāmī.
52. Maḥmūd 'Abd al-Raḥmān, 'Abd al-Mun'im. *Mu'jam al-Muṣṭaliḥāt wa al-Alfāḍ al-Fiqhīyah*.
53. al-Mishkīnī al-Ardabīlī, al-Mīrzā 'Alī. 1995/1416. *Iṣṭilāḥāt al-Uṣūl wa Mu'zam Abḥāthihā*. 6th. Qom: Nashr al-Hādī.
54. al-Muṣṭafawī, Sayyid Muḥammad Kādim. 2009/1388. *Dars al-Khārij al-Fiqh*. Taken from: <http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/mostafavi/feqh/88/880720/>
55. Al-Ma'rifat, Muḥammad Hādī. n.d. *Ta'liq wa Taḥqīq 'an Umūhāt Mas'āl al-Qaḍā'*. Qom: Chāpkhānih Mihr.
56. Al-Makārim al-Shīrāzī, Nāṣir. 2004/1425. *Anwār al-Fiqāhat: Kitāb al-Bey'*. Qom: Madrisi-yi Imām 'Alī Ib AbīṬalīb.
57. Al-Mūsawī al-Ardabīlī, Sayyid 'Abul al-Karīm. 1987/1408. *Fiqh al-Qaḍā'*. Qom: Manshūrāt Maktabat Amīr al-Mu'minīn.
58. Al-Mūsawī al-Ardabīlī, Sayyid 'Abul al-Karīm. 2006/1427. *Fiqh al-Ḥudūd wa al-Ta'zīrāt*. 2nd. Mu'asissat al-Nashr li Jāmi'at al-Mufīd.
59. Al-Mūsawī al-Khalkhālī, Sayyid Muḥammad Mahdī. 2001/1422. *Ḥākīmīyat dar Islām yā Wilāyat-i Faqīh*. Translated by Ja'far al-Hādī.
60. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Sayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 2002/1423. *Wilāyat-i Faqīh*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
61. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1990/1411. *Fiqh al-Shī'ah al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. 3rd. Qom: Chāpkhānih-yi Nuḏuhūr.
62. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 2001/1422. *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. Qom: Mu'assasat Iḥyā' Āthār al-Imām al-Khu'ī.
63. al-Qommī, al-Mīrzā Abū al-Qāsim (al-Mīrzā al-Qommī). 2006/1427. *Ras'il al-Mīrzā al-Qommī*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī 'Ilmīyyi-yi Qom).
64. al-Muntazirī al-Najaf Ābādī, Ḥusaynalī. 1998/1419. *Mabānī-yi Fiqhī-yi Ḥukūmat-i Islāmī*. Translated by Maḥmūd Ṣalawātī & Abulfaḍl Shakūrī.
65. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'ī' al-Islām*. 7th. Edited by 'Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
66. Najafī Khumaynī, Muḥammad Jawād. 1977/1398. *Tafsīr-i Āsān*. Tehran: Intishārāt Islāmīyah.

67. Al-Najafī al-‘Irāqī, ‘Abd al-Nabī. 1959/1380. *Al-Ma‘ālim al-Zulfā fī Sharḥ al-‘Urwat al-Wuḥqā*. Qom: al-Maṭba‘at al-‘Ilmīyah.
68. al-Narāqī, Aḥmad Ibn Muḥammad Mahdī (al-Fāzil al-Narāqī). 1994/1415. *Muṣṭanad al-Shī‘a fī Aḥkām al-Sharī‘a*. 1st. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Iḥyā’ al-Turāth.
69. al-Narāqī, Aḥmad Ibn Muḥammad Mahdī (al-Fāzil al-Narāqī). 1996/1417. *‘Awā‘id al-Ayyām fī Bayān Qawā‘id al-Aḥkām*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qum (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī ‘Ilmīyyi-yi Qum).
70. al-Nūrī al-Ṭabrasī, al-Mīrzā Ḥusayn (al-Muḥaddith al-Nūr ī). 1987/1408. *Muṣṭadrak al-Wasā‘il wa Muṣṭanbaṭ al-Masā‘il*. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Iḥyā’ al-Turāth.
71. Wāḥidī, Qudratullāh. 2008/1387. *Bāyisīṭih-hāyi Āyīn-i Dādrasī-i Madanī*. 7th. Tehran: Bunyād-i Ḥuqūqī-yi Mīzān.